

هر بنویسیم؟

ویسپوبیش، سال ۲، شماره ۱۰

هشت ترفند داستان‌نویسی برای نویسندگان جوان

نوشته‌ی نیل گیمن [۱]
ترجمه‌ی الف. صالحی



نوشتن داستان کوتاه، به‌ویژه برای نویسندگانی که تازه قدم در این راه می‌گذارند، دقیقاً این‌شکلی است. لازم نیست از همان ابتدا همه‌چیز را بدانید. قرار نیست نقشه‌ی داستان‌تان را از پیش کشیده باشید. کافی است آن دانه‌ی کوچک را داشته باشید و جرأت کنید که اجازه دهید داستان، خودش در مسیر، شما را پیش ببرد. طی سال‌ها نوشتن، فهمیده‌ام که داستان کوتاه، جهان خاص خودش را دارد: دنیایی کوچک و جمع‌وجور، اما عمیق و بی‌انتها. و اگر بخواهید نوشتن را به‌درستی بیاموزید، هیچ‌چیز بهتر از

گاهی فکر می‌کنم داستان‌ها درست مثل دانه‌هایی هستند که در گوشه‌ای تاریک از ذهن ما جا خوش کرده‌اند. کسی نمی‌داند از کجا سر و کله‌شان پیدا می‌شود: از یک گفت‌وگوی کوتاه، جمله‌ای گذرا که گوشه‌ی خیابان می‌شنویم، رؤیایی نصفه‌نیمه، یا حتی مجسمه‌ای عجیب که در یک مغازه‌ی دست‌دوم‌فروشی چشم‌مان را می‌گیرد... اگر خوش‌اقبال باشیم، این دانه‌ها آرام‌آرام جوانه می‌زنند؛ و اگر قدری مراقب‌شان باشیم، اگر اجازه دهیم بی‌دردسر رشد کنند، روزی به داستانی زنده و جاندار تبدیل می‌شوند.

[۱] Neil Gaiman، نویسنده‌ی صاحب‌نام بریتانیایی خالق آثاری چون کورالین و اقیانوس انتهای جاده و برنده‌ی جایزه‌ی نیوبری و هوگو

در داستان شوالیه‌گری، خانم ویتیکر^[۲] زنی است آرام با روزمرگی‌های ساده و سیر گالاهاد^[۳] شوالیه‌ای است از دنیایی کاملاً متفاوت. حضور کوتاه آن‌ها در زندگی یکدیگر، هر دو را تغییر می‌دهد. تغییری شاید کوچک، اما کاملاً واقعی.

یک داستان کوتاه موفق، باید در پایان خود، تغییری در ذهن خواننده ایجاد کند یا او را به فکر فرو برد. پس همیشه در پایان داستان از خود بپرسید:

«آیا شخصیت‌ها در پایان، همان آدم‌های آغاز داستان‌اند؟ آیا خواننده پس از خواندن داستان، چیزی را _ حتی کمی _ متفاوت می‌بیند؟»
اگر پاسخ مثبت باشد، مسیرتان درست است.

۳. قرار نیست در شروع داستان، همه‌ی پاسخ‌ها را بدانید:

یکی از لذت‌های نوشتن داستان، همین است: حق دارید ندانید!

وقتی داستان شوالیه‌گری را نوشتم، جز همان تصویر اولیه، هیچ چیز دیگری برایم مشخص نبود. نمی‌دانستم شخصیت‌های دیگر چه کسانی‌اند، چه اتفاقی خواهد افتاد، یا اصلاً پایان داستان چگونه شکل می‌گیرد. تنها مطمئن بودم این نقطه‌ی شروع داستان من است.

داستان در مسیر نوشتن، خودش را آرام‌آرام آشکار می‌کند. برای همین،

این قالب نیست. این‌ها هشت ترفندی است که در مسیر کار یاد گرفته‌ام؛ تجربه‌هایی که از نوشتن‌های درست و غلط آموخته‌ام و امیدوارم برای شما که تازه قدم برداشته‌اید یا در میانه‌ی راه هستید، سودمند باشند.

۱. هر داستان باید یک ایده‌ی مرکزی قوی داشته باشد:

اگر بنا باشد فقط یک نکته درباره داستان‌نویسی بگویم، همین است که هر داستان بر محور یک ایده‌ی اصلی می‌چرخد؛ همان یک چیز مهم.

ممکن است چندین رویداد، چند صحنه و حتی چند مسأله‌ی فرعی داشته باشید، اما همه‌شان باید در خدمت همان هسته‌ی مرکزی باشند. به تجربه آموخته‌ام، داستان زمانی شکل می‌گیرد که چیزی، هرچند کوچک، ذهن‌ام را رها نکند؛ یک تصویر، یک اتفاق عجیب، یا حتی یک خاطره‌ی کوچک. مثلاً داستان شوالیه‌گری را با یک تصویر شروع کردم: پیرزنی که جام مقدّس را از یک مغازه‌ی خیریه می‌خرد؛ همین. و آن وقت، همان تصویر به قدری ذهنم را درگیر کرد که ناچار شدم دنبال‌اش بروم.

اگر چنین ایده‌ای ندارید، شاید هنوز زمان نوشتن داستان‌تان نرسیده است.

۲. داستان باید شما را با خود به سفر ببرد:

هر داستان، حتی کوتاه‌ترین‌شان، باید تغییری ایجاد کند: در خواننده، در شخصیت و گاهی در خود نویسنده.

[2] Mrs. Whitaker

[3] Sir Galahad

همیشه به نویسندگان جوان توصیه می‌کنم:

دنبال نقشه‌ی کامل نباشید. به یک جرقه بسنده کنید. بگذارید داستان، خودش راهش را به شما نشان دهد.

۴. نخستین جمله‌ای که می‌نویسید، همیشه نخستین جمله‌ی داستان خواهد بود:

بسیاری از نویسندگان تازه‌کار، خودشان را با «جمله‌ی نخست» به دام می‌اندازند، انگار همه‌چیز به همان وابسته است. درحالی‌که حقیقت برعکس است: جمله‌ی اول داستان همیشه در نسخه‌ی نهایی پیدا می‌شود، نه در آغاز.

وقتی نوشتن را شروع می‌کنید، در حال کشف‌اید. در حال ساختن. هیچ‌چیز قطعی نیست. درست مثل اینکه محتویات یک جعبه‌ی بزرگ را یک‌باره روی میز بریزید، همه‌چیز آشفته و پراکنده است.

اما نسخه‌ی دوم و سوم به همین درد می‌خورند: مرتب‌کردن، کنارگذاشتن، ساختن و انتخاب. جمله‌ی اول نیز معمولاً در همین مرحله شکل می‌گیرد، زمانی که می‌دانید داستان واقعاً درباره چیست. پس خودتان را گرفتار جمله‌ی اول نکنید. بی‌دغدغه و آزادانه بنویسید. جمله‌ی آغازین درست، بعدتر پیدا خواهد شد.

۵. نسخه‌ی دوم داستان‌تان باید جوری باشد که انگار از ابتدا برایش برنامه داشته‌اید:

وقتی نسخه‌ی اول را به‌سرانجام رساندید_ که خود یک پیروزی است_ تازه مرحله‌ی واقعی نوشتن شروع می‌شود: نسخه‌ی دوم.

در این مرحله باید اتفاقات داستانی را طوری بچینید که همه‌چیز از ابتدا حساب‌شده به‌نظر برسد. نسخه‌ی اول معمولاً پُر از آزمون و خطاست؛ و این، طبیعی است. اما حالا که می‌دانید داستان به کجا می‌رسد، باید تصمیم بگیرید چه چیزهایی را تقویت کنید و چه چیزهایی را حذف.

گاهی لازم است اسامی را تغییر دهید، گاهی آغاز یا پایان را از نو بسازید. مهم این است که نسخه‌ی نهایی چنان یکپارچه باشد که خواننده تصور کند هیچ انتخاب دیگری ممکن نبوده است. داستان خوب باید «اجتناب‌ناپذیر» به‌نظر برسد.

۶. طوری بنویسید که انگار باید برای هر کلمه پول بدهید:

یکی از قواعد قدیمی‌ای که همیشه به آن پایبند بوده‌ام، همین است. تصور کنید برای هر کلمه باید هزینه‌ای پرداخت کنید. با این حساب، آیا باز هم، این همه کلمه را روی صفحه می‌گذارید؟!

داستان - مخصوصاً داستان کوتاه - جایی برای اضافه‌گویی ندارد. هر جمله باید کاری انجام دهد. هر واژه باید در ساختار داستان نقشی ایفا کند. اگر حذف یک واژه یا جمله آسان باشد، پس هنوز کارتان را به‌دقت انجام نداده‌اید.

شاید در رُمان بشود چند صفحه را حذف کرد و همچنان ضربه‌ای به کار وارد نشود؛ اما داستان کوتاه چنین ظرفیتی ندارد. یک پاراگرافِ نابجا کافی است تا تعادل کلّ روایت به‌هم بخورد. پس بی‌رحمانه حذف کنید. فقط آنچه را که ضروری است روی صفحه بگذارید... و باور کنید همین سخت‌گیری‌هاست که نوشته‌تان را درخشان می‌کند.

۷. داستان خوب باید در هر بار خواندن، حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد:

دوست قدیمی‌ام، جین وولف^[۴]، روزی جمله‌ای گفت که همیشه برایم معیار است: «نوشته خوب، نوشته‌ای است که خواننده بار اول از آن لذّت ببرد و بار دوم، لذّتی عمیق‌تر.»

من به این جمله باور دارم. داستان نباید همه‌چیز را یک‌باره آشکار کند. باید لایه‌هایی داشته باشد که در خوانش دوباره آشکار شوند... بار نخست، خواننده مسیر اصلی را دنبال می‌کند.

بار دوم، نشانه‌ها را بهتر می‌بیند، ظرافت‌ها را درمی‌یابد و شناخت جدیدی از همان مسیر پیدا می‌کند. و این همان چیزی است که داستان‌تان را از نوشته‌ای ساده و سطحی به اثری ماندگار تبدیل می‌کند.

۸. داستان کوتاه بهترین تمرین برای رُمان‌نویسی است:

همیشه به نویسندگان تازه‌کار می‌گویم: اگر رؤیای نوشتن رُمان دارید، از داستان کوتاه شروع کنید.

هیچ دهنده‌ای کارش را با ماراثن آغاز نمی‌کند. عضلات نیاز به تمرین دارند.

داستان کوتاه، همان تمرین روزانه است. جایی است که اشتباه می‌کنید و از همان اشتباه‌ها یاد می‌گیرید. مهم‌تر از همه، یاد می‌گیرید اثری را به‌پایان برسانید؛ کاری که بسیاری از نویسندگان جوان، از انجامش می‌ترسند یا آن را عقب می‌اندازند. هر خطایی که ممکن است در نوشتن رُمان روی دهد، در قالب داستان کوتاه هم قابل‌تجربه است. با این تفاوت که در داستان کوتاه، نتیجه را سریع‌تر می‌بینید. داستان کوتاه به شما این امکان را می‌دهد که جهانی کوچک بسازید و ذره‌ذره آن را کامل کنید؛ این مهارتی است که بعدها رُمان‌های بزرگ از دلش بیرون می‌آیند.

[4] . Gene Wolfe

خلاصه این‌که:

می‌گیرد و کامل می‌شود. اگر تازه‌کارید یا حتی سال‌هاست می‌نویسید اما احساس می‌کنید هنوز جایی از کار می‌لنگد، از داستان کوتاه شروع کنید. بنویسید... بنویسید... و باز هم بنویسید! و همیشه یادتان باشد که کوتاه، دقیق و صادقانه بنویسید؛ و اجازه دهید جهان کوچک هر داستان، شما را هم اندکی تغییر دهد.

پایان

نوشتن، کار ساده‌ای نیست. بیشتر وقت‌ها سخت، گاهی دل‌نشین و همیشه مرموز است.

پس اگر می‌خواهید روزی رُمان‌نویسی حرفه‌ای شوید، از داستان کوتاه شروع کنید. داستان کوتاه فرصتی کم‌نظیر است؛ فرصتی برای ساختن جهانی کوچک که آغاز و پایان مشخصی دارد و در مدتی کوتاه در برابر چشم‌تان شکل

